

لَا نُسَلِّمُ، لَا نُسَلِّمُ «عدو خواهیم»!

(سخنی در باب تصحیح تاریخ بیهقی)

مهدی سیدی فرخند*

چکیده

این مقاله شامل پیشنهاد تصحیح یک عبارت کوتاه در تاریخ بیهقی، توسط مصححان آن (دکتر یاحقی - سیدی) است، که پس از تصحیح اولیه متوجه آن شدند و در چاپهای آینده اعمال خواهند کرد. آنهم عبارت «عدو خواهیم»! در یک بحث فقهی است. **واژه‌های کلیدی:** تاریخ بیهقی، «عدو خواهیم»، تصحیح متون.

در حکایت «دو زاهد» تاریخ بیهقی، جایی که بین خلیفه هارون الرشید و وزیرش «فضل» (ربیع، یا برمکی؟) با «ابن سماک» گفتگویی درباره اجرای احکام شریعت اسلام در «مکه» می‌رود، بنا بر تصحیح‌های پیشین بیهقی، حتی ما (سیدی، یاحقی) وقتی ابن سماک از فضل می‌پرسد که «این خلیفه بر راه شیخین می‌رود... تا فرمان او برابر فرمان پیغامبر علیه‌السلام دارند؟ فضل می‌گوید: «رَوَد». اما پسر سماک می‌گوید: «عجب دانم، چه در مکه که حرم است، این اثر نمی‌بینم، و چون اینجا نباشد توان دانست که به ولایات دیگر چون است» (تاریخ بیهقی، تصحیح یاحقی - سیدی، ۱۳۸۸، ۵۱۴/۱). ظاهراً اصل پاسخ ابن سماک در بیهقی چیز دیگری بوده است. زنده‌یاد دکتر فیاض نیز این پاسخ را در تصحیح خود (چاپ دانشگاه فردوسی، ۱۳۵۵ و بعد آن، ص ۶۷۶) آورده اما

درباره عبارت «عجب دانه که در مکه که حرم است». در حاشیه یادآور شده است که: «عجب دانه، شاید عجب دارم. N: عدو (عدد؟) خواهم کرد (!)» (همان، حاشیه شماره ۳).

غرض از توضیح استاد فیاض این است یکی از نسخه‌های خطی وی (با رمز N) به جای «عجب دانه، چه در مکه که حرام است»، داشته است «عدو خواهم کرد!»، که ظاهراً برای استاد غیرمتعارف و نامفهوم بوده، لذا به عبارت «عجب دانه...» بقیه نسخه‌ها شک کرده و به سبب اعتبار نسخه N نوشته که شاید در اصل به جای «عجب دانه»، «عجب دارم» بوده است؛ اما ایشان هیچ توجیهی برای «عدو خواهم کرد» نیافته و آن را با تعجب نقل کرده است.

این بنده (سیدی) و همکارم جناب آقای دکتر یاحقی نیز که در تصحیح تاریخ بیهقی حدود ۱۰ نسخه خطی بیشتر از زنده‌یاد دکتر فیاض داشتیم، و سه نسخه جدید ما، با رمزهای X, U, W، از معتبرترین آنها بودند، هنگام برخورد به گفتگوی ابن‌سماک و فضل ملاحظه کردیم که به جز نسخه معتبر N، نسخه معتبر W هم به جای «عجب دانه، چه در مکه که حرم است، این اثر نمی‌بینم» دارد: «عدو خواهم، چه در مکه حرمت این اثر نمی‌بینم» (← تصحیح یاحقی - سیدی، حواشی، ص ۵۱۴). به یاد ندارم که چرا موقع ذکر اختلاف این دو نسخه مهم با دیگر نسخ، بی‌تأمل از آن گذشتیم. اما به گمانم بر اثر کم‌حوصلگی (که اغلب آخر شب‌ها گرفتار آن می‌شدیم!) یا از ترس بیهقی‌خوان‌هایی که عادت به متن تصحیح‌های پیشین کرده‌اند، پاپیج موضوع نشدیم و تنها به ذکر اختلاف دو نسخه پرداختیم و از آن گذشتیم. اما پس از چاپ کتاب، در نسخه جدیدی که اصلاحات بعدی خود را در آن اعمال کرده‌ایم، به جای «عجب دانه، چه در مکه که حرم است»، نوشته‌ایم: «عدو خواهم! چه در مکه حرمت...».

برای این انتخاب ادله و توضیحاتی داریم که در پی با شما خواننده محترم در میان می‌گذارم. اما خواهش دارم که ابتدا چند دمی چشم از خواندن این سطور ببندید و با خود بیندیشید که اگر شما مصحح بیهقی بودید و به این اختلاف نسخ برمی‌خوردید، چه می‌کردید؟ و اگر به ضبط دو نسخه معتبر از چهار نسخه (XUWN) اعتماد می‌کردید، چه توضیحی می‌دادید؟ اینک اجازه بدهید که عرض کنم چرا ما پس از تأمل بیشتر، ضبط این دو نسخه را پذیرفتیم و ادله‌مان چیست؟

فقه‌ها و علمای پیشین هنگام مناظره و جدل علمی با هم اصطلاحاتی داشتند، از جمله وقتی یکی از مدعیان یا اهل جدل و مناظره، به اظهارات مخالفان خود معترض بود، می‌گفت: «لا نُسلِّم، لا نُسلِّم»، یعنی «قبول نداریم، قبول نداریم». دیگر اینکه طرفین جدل و مناظره یکدیگر را «خصم» یا «عدو» می‌خواندند. در نتیجه وقتی یکی از طرفین سخنی را از طرف یا گروه مخالف نمی‌پذیرفت، می‌گفت: «لا نُسلِّم، لا نُسلِّم، عدو می‌طلبم»، یعنی قبول نیست، حریف برای دفاع می‌طلبم! برای نمونه دو مورد از این باب را می‌بینیم:

«عنصرالمعالی کیکاووس بن اسکندر بن قابوس بن وشمگیر» زیاری، در کتاب پندنامه خویشتن (قابوس‌نامه) که آن را حدود یک‌ربع قرن بعد از تاریخ بیهقی تألیف کرده (سال ۴۷۵ ه)، در باب آداب و آیین «طالب علمی و فقیه و فقه‌ها» یادآور شده که «... مجتهد باش و به تعصب سخن مگوی. و اگر مناظره کنی به خصم نگر، اگر قوت او داری و خواهی که سخن بسط گردد، مداخله

کن به مسئله‌ها، و اگر نه سخن را موقوف گردان و به یک مثال قناعت کن ...» (تصحیح دکتر یوسفی، ۱۳۶۴: ۱۵۹). نیز افزوده است: «و اگر مذکر باشی حافظ باش و یاد بسیار گیر. و هرگز بر زبر کُرسی جدل مکن و مناظره مکن، الا که دانی خصم ضعیف است» (همان: ۱۶۰ و گزیده پند پیر عقل، ص ۱۱۳).

در گلستان سعدی نیز ذیل «جدال سعدی با مدعی، در بیان توانگری و درویشی» (باب هفتم، در تأثیر تربیت، تصحیح فروغی، ۱۳۶۳) آمده است: «ما در این گفتار و هر دو به هم گرفتار، هر بیرقی که براندی، به دفع آن بکوشیدی و هر شاهی که بخواندی به فرزین بپوشیدی، تا نقد کیسه همت در باخت و تیر جعبه حجت همه بینداخت ... تا عاقبت الامر دلیلش نماند، دلیلش کردم. دست تعدی دراز کرد و بیهده گفتن آغاز؛ و سنت جاهلان است که چون به دلیل از خصم فرومانند، سلسله خصومت بجنبانند. چون آزر بُت تراش که به حجت با پسر برنیامد، به جنگش برخاست ...، دشنام داد، سقطش گفتم، گریبانم درید، زخمدانش گرفتم» (کلیات، ۱۶۸).

این دو شاهد را از آن آوردیم تا بنمایانیم که در مناظرات علمی، خصوصاً فقهی و دینی، طرف بحث و مناظره و گفتگو را «خصم» یا «عدو» خواندن رایج بوده است. در نتیجه اگر زاهد نامی‌ای چون «ابن سماک» دعوی وزیر خلیفه مسلمین (هارون الرشید) را با حضور او مردود بداند و بگوید: «عدو خواهم»، نه تنها نامتعارف نیست، بلکه خبر از غنای دانش و گنجینه واژگانی بوالفضل بیهقی می‌دهد. برای تکمیل این دعوی غزلی زیبا از مولانا جلال‌الدین محمد بلخی را شاهد می‌آوریم که در گفتگوی شاعرانه عاشق و معشوقی، عاشق در برابر هر عذر معشوق بهانه‌جو، اصطلاح جدلی «لا نُسَلَم، لا نُسَلَم» را به کار می‌برد:

هرچه گویی از بهانه، لا نُسَلَم، لا نُسَلَم	کار دارم من به خانه، لا نُسَلَم، لا نُسَلَم
گفته‌ای «فردا بیایم، لطف و نیکویی نمایم»	وعده است این بی‌نشانه، لا نُسَلَم، لا نُسَلَم
گفته‌ای «رنجور دارم، دل ز غم پرشور دارم»	این فریب است و بهانه، لا نُسَلَم، لا نُسَلَم
گفت مادر مادرانه «چون ببینی دام و دانه	اینچنین گو رهروانه: لا نُسَلَم، لا نُسَلَم
گوییم «امروز زارم، نیت حمام دارم»	می‌نمایی سنگ و شانه، لا نُسَلَم، لا نُسَلَم
هر کجا خوانند ما را تا فریبانند ما را	غیر این عالی‌ستانه، لا نُسَلَم، لا نُسَلَم
دست از خشمم گزیدی، گویی از عشقت گزیدم	مغلطه است این، ای یگانه، لا نُسَلَم، لا نُسَلَم
جمله را نتوان شمردن، شرح یک‌یک حیلۀ کردن	نیست مکرت را کرانه، لا نُسَلَم، لا نُسَلَم

(گزیده غزلیات شمس، به کوشش دکتر شفیعی کدکنی، غزل ۲۵۰)
استاد شفیعی در توضیح «لا نُسَلَم، لا نُسَلَم» نوشته‌اند: از کلماتی که در بحث و جدل به کار می‌رود، به معنی: «قبول نداریم، قبول نداریم» (همان: توضیح شماره ۱).

اینک باز می‌گردیم به گفتگوی ابن سماک و فضل برمکی، بنابر ضبط دو نسخه معتبر خطی بیهقی (WN): ابن سماک پس از آنکه هارون و فضل را با اکراه پذیرفت، از ایشان پرسید: «بدین وقت چرا آمدید و شما کیستید؟ فضل گفت: امیرالمؤمنین است به زیارت تو آمده است، که چنان خواست که تو را ببیند. گفت: از من دستوری بایست به آمدن،^۱ و اگر دادمی آنگاه بیامدی، که روا نیست مردمان را از حال خویش درهم کردن.^۲ فضل گفت چنین بایست، اکنون گذشت، خلیفه پیغامبر است علیه‌السلام، و طاعت

وی فریضه است بر همهٔ مسلمانان و تو در این جمله درآمدی^۳ که خدای عزوجل می‌گوید: و اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم.^۴ پسر سَمَک گفت: این خلیفه بر راه شیخین می‌رود - و به این عدد خواهم بوبکرو عمر رضی الله عنهما را - تا فرمان او برابر فرمان پیغامبر علیه السلام دارند؟ گفت: رَوَد. گفت: **عدو خواهم**، چه در مکه حرمت این اثر نمی‌بینم، و چون اینجا نباشد توان دانست که به ولایت دیگر چون است! فضل خاموش ایستاد» (بیهقی، پیشین، ۵۱۴/۱).

با توجه به آنچه پیش‌تر آمد، این ضبط کاملاً متعارف و معقول است، و به مراتب بهتر از ضبط دیگر نسخ، که حتماً به سبب نفهمیدن معنی جمله، «عدو خواهم» را تبدیل به «عجب دادم» و «در مکه حرمت» را بدل به «در مکه که حرام است» کرده‌اند.

یادداشت‌ها

- ۱- از من برای آمدن باید اجازه می‌گرفتید.
- ۲- جایز نیست دیگران را از حال آرام خویش برون بردن و آشفته‌حال کردن.
- ۳- این آیه و جمله شامل حال تو هم می‌شود، و باید آن را بپذیری.
- ۴- فرمانبرداری کنید خدا و پیامبر او را و کسانی که ولی‌امر و حاکم شما هستند (آیه ۵۹ سوره نسا).

کتابنامه

- بیهقی، ابوالفضل، (۱۳۵۰-۱۳۷۴)، *تاریخ بیهقی*، تصحیح دکتر علی اکبر فیاض، مشهد: دانشگاه فردوسی.
- بیهقی، ابوالفضل، (۱۳۸۸ - ۱۳۹۴)، *تاریخ بیهقی*، تصحیح و شرح دکتر محمدجعفر یاحقی و مهدی سیدی، تهران: سخن.
- سعدی، (۱۳۶۳)، *کلیات*، تصحیح محمدعلی فروغی، تهران: امیرکبیر.
- عنصرالمعالی کیکاووس بن اسکندر بن قابوس، (۱۳۶۴)، *قابوس‌نامه*، تصحیح و شرح دکتر غلامحسین یوسفی، تهران: علمی و فرهنگی.
- عنصرالمعالی کیکاووس بن اسکندر بن قابوس، (۱۳۹۸)، *پند پیر عقل (گزیده قابوس‌نامه)*، گزینش و شرح مهدی سیدی، تهران: معین.
- مولانا، (۱۳۶۳)، *گزیده غزلیات شمس*، گزینش و شرح دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی.
- *نسخه خطی تاریخ بیهقی*، با رمز N، متعلق به کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، به شماره ۶۵۶۹، خریداری شده از زنده‌یاد سعید نفیسی در سال ۱۳۴۴ خ، اصل آن هم قبل از سده نهم در هندوستان تحریر شده و یکی از صاحبان آن، نسخه را در سال ۱۱۶۹ هجری در شهر گجرات هند خریداری کرده است. این نسخه ظاهراً قدیمی‌ترین و معتبرترین نسخه خطی‌ای بوده که دکتر فیاض در اختیار داشته؛ ما (سیدی - یاحقی) نیز اعتماد زیادی به آن داشته‌ایم (← مقدمه بیهقی، تصحیح یاحقی - سیدی، ج ۱، ص صدوشانزده).

- نسخه خطی بیهقی، با رمز W، اصل نسخه متعلق به کتابخانه موزه بریتانیا، به شماره Or1925، و میکروفیلم آن در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، به شماره ۲۶۳۰ می‌باشد؛ و یکی از چهار نسخه معتبر ما و از «بدیع‌ترین و تحفه‌ترین نسخه‌هایی است که تاکنون از تاریخ بیهقی شناخته شده» است (← همان مقدمه، ص صد و بیست و یک).